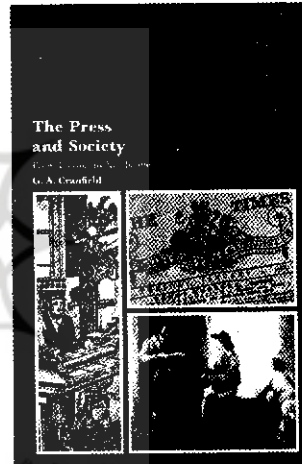


# نقش مطبوعات در جامعه

سعید باستانی



یادداشت

تعداد کتابهای تازه‌ای که در کشورهای دیگر به چاپ می‌رسد به قدری زیاد است که کمتر کسی فرصت پیدا می‌کند حتی در رشته‌های مورد علاقه خود همه کتابهای جدید را مطالعه کند. بسیار مفید می‌بود اگر ما می‌توانستیم همه کتابهای جدید ارزشمند را در همه رشته‌های علم و فلسفه و دین و ادبیات و هنر به فارسی ترجمه کنیم. ولی انفجار اطلاعات در جهان کنونی چنان بیداد می‌کند که این کار فعلاً غیرممکن است. بگذریم که حتی اگر همه این کتابها نیز به فارسی ترجمه می‌شد وقت نمی‌کردیم همه آنها را بخوانیم، حال آنکه علاقه‌مندیم دست کم یارنوس مطالب و اندیشه اصلی آنها آشنا شویم. پاسخ گفتن به این نیاز سهل‌تر از ترجمه کامل کتابهای جدید است: می‌توان به تلخیص و ترجمه آنها مبادرت کرد و یک کتاب را در یک مقاله گنجاند. نشر دانش سعی خواهد کرد از این به بعد مرتب در هر شماره یک کتاب خارجی جدید را در یک مقاله تلخیص و ترجمه کند. مطبوعات و جامعه نخستین کتابی است که به این منظور انتخاب شده است.

نشر دانش

این مقاله براساس کتابی نوشته شده است به نام مطبوعات جامعه (The Press and Society) اثر جی. ای. کرنفیلد (G.A.Cranfield) که استاد تاریخ دانشگاه نیوکاسل استرالیاست. نویسنده در این کتاب سیر تحول مطبوعات را طی چهار قرن اخیر در جامعه انگلستان بررسی کرده و سهمی که روزنامه‌ها در دگرگونی این جامعه ادا کرده‌اند باز نموده است. نامبرده خود در این باره می‌نویسد: «در این کتاب کوشیده‌ام تا تاریخ مطبوعات را در انگلستان از لحاظ پیوندی که با تحول جامعه داشته است بررسی کنم...» و بعد توضیح می‌دهد که خواندن کا نسخه‌های همه روزنامه‌ها از بدو پیدایی فن چاپ در انگلستان (۱۴۷۶) تا زمان حاضر فقط از عهده هر کول برمی‌آید، و به این دلیل او ناچار بوده است که وسیعاً به منابع دست دوم متکی باشد. کتاب کرنفیلد شامل یک پیشگفتار کوتاه و هشت فصل به ترتیب زیر است:

(۱) از آغاز تا ۱۶۹۵؛

(۲) آگاهی، آموزش، و سرگرمی ۱۶۹۵-۱۷۶۰؛

(۳) آزادی، بی بند و باری و نویسندگان قلم به مزد؛

(۴) روزنامه‌های تندرو و مجلات روز یکشنبه؛

(۵) گسترش باسوادی و تلاش برای مهار کردن آن؛

(۶) عصر تایمز؛

(۷) مطبوعات محلی؛

(۸) انفجار: ۱۸۵۵.

کتاب مجموعاً ۲۴۲ صفحه است و نویسنده خود اذعان دارد که در چنین حجم کوچکی نتوانسته است حق تاریخ توفان خود مطبوعات انگلستان را به جا آورد. به طریق اولی روشن است چکیده این کتاب صرفاً اشاره مجملی است به تلاش و پویایی در یکی از کشورهای جهان برای تثبیت آزادی مطبوعات صورت گرفته است.

● بی‌بند و باری و سانسور در تاریخ مطبوعات انگلستان  
تحول اجتماعی و سیاسی عمیقی که فن چاپ در جهان پدید آورده یکشنبه صورت نگرفت: فقط اندکی از مردم سواد خواندن داشتند و دستگاه چاپ در بدو پیدایش اختراع بی‌آزاری محسوب می‌شد اما همینکه علاوه بر متنهای ادبی سر و کله کتابهای داغ مذهبی سیاسی هم در بازار پیدا شد رفته رفته مشکلاتی پدید آمد. حکومتهای خودکامه انگلیس در آن روزگار تاب تحمل چنین بازار گرمی را نداشتند؛ نخستین فهرست کتابهای ممنوع در سال ۱۵۲۹ میلادی در انگلستان منتشر شد، و سال بعد در همان کشور اداره‌ای به وجود آمد که کارش صدور جواز برای انتشار کتابها و تازه‌ای بود که برخی از آنها اخبار سیاسی و اجتماعی کشور را

زاید زیادی مثل دستار ترکها حلقه شده بود. سومی موهای بلند سیخ سیخ و دندانهای درازی داشت، بینی اش به مقدار عقاب می مانست و انگشتهای دست و پایش به چنگالهای بسیار تیزی منتهی می شد. چهارمی ناقص نبود اما آنقدر خون گریست تا جان داد.

خوشبختانه تمام اخبار از این دست نبود، منتهی بیشتر ناشران گرد مباحث دینی و سیاسی نمی گشتند و خودشان را بی جهت به خطر نمی انداختند. تعلیل این احتیاط چندان دشوار نیست: طبقات ممتاز جامعه، یعنی بازرگانان و زمینداران، پیش از هر چیز خواستار آرامش و تنعم بودند و می دانستند که فقط حکومتی نیرومند پاسدار منافع آنان تواند بود، لازمه نیرومندی حکومت هم آن بود که فرمانروایان از نیش انتقاد «ژاژخایان و هرزه درایان» در امان بمانند.

● تنگنای نشر: ناشران علاوه بر مسئله سانسور با مشکلات دیگری هم روبه رو بودند، از جمله غالباً گزارشهای ضد و نقیض به دستشان می رسید و ناچار می شدند که این گزارشها را در کنار هم چاپ کنند. با تمام احتیاطی که ناشران به خرج می دادند باز حکومت روی خوش به ایشان نشان نمی داد؛ به نحوی که یکی از ناشران انگلستان برای جلب حمایت دستگاه سلطنت و برانگیختن نظر مساعد پادشاه نسبت به مطبوعات، فوایدی را که نشریات دولتی می توانست برای حکومت در برداشته باشد طی عریضه ای چنین بر شمرده بود:

(۱) با توجه به گسترش نافرمانی در میان عامه باید از طریق مطبوعات آنادست به کار شد و هرگاه که شورشی رخ دهد یا روح طاعت رو به زوال گذارد به مدد همان ترفندهایی که عوامفریبان برای برانگیختن مردم به کار می برند خلاق را به صراط مستقیم بازگرداند.  
(۲) با درست کردن شبکه ای منظم و سریع برای نشر و توزیع می توان منویات اعلیحضرت را در اسرع وقت به اطلاع کارگزاران حکومت رسانید.

(۳) با انتشار مطالبی که ضامن فرمانروایی منطبق باشد می توان معنویات را در میان عامه مردم چنان اشاعه داد که دیگر احدی از نفوس کشور چشم به خطام دنیوی ندوزد. با همه این احوال، روزنامه نگاری در اروپا همچنان حرفه خطرناکی به حساب می آمد. مثلاً در سال ۱۶۸۰ بنجامین هریس (B.Harris) برجسته ترین روزنامه نویس حزب آزادیخواه انگلستان را به جرم انتشار جزوه ای به نام استمداد روستاییان از شهرنشینان در انظار عمومی به غل و زنجیر بستند و از او پانصد

● نشر اخبار: دهها سال پیش از آنکه روزنامه به شکل روزی اش درآید، یعنی در اواسط قرن شانزدهم گزارشهای اسی و اجتماعی به صورت کتاب و جزوه چاپ می شد و فروشها نیز خوب بود. درج اخبار مربوط به آشوبها و شورشها در ره مطالب ممنوع بود، و در برخی از موارد که به چنین ارشهایی جواز انتشار داده می شد ناشر مکلف بود که جانب کومت را فرونگذارد و وظایف اجتماعی مردم را به آنان گوشزد کند و ایشان را از گوش دادن به شایعات برحذر بدارد. مانروایان جامعه با نشر اوراق و جزواتی که به انواع دیگر اخبار بوط می شد مخالفت شدیدی به خرج نمی دادند. در آن دوران مانند زمانه خود ما بسیاری از مردم علاقه وافری به گزارشهای نایی و تجاوزهای جنسی نشان می دادند. نمونه زیر از جزوه ای گرفته شده است که در سال ۱۶۰۱ میلادی به چاپ رسیده و در آن عوه اعدام شش جادوگر آلمانی با ذکر جزئیات تشریح شده است:

ابتدا هر شش تن را به میدان جلو شهرداری آوردند و وزن جادوگر را در میان دوپسرش نشانند. بعد هر دوپستان زن جادوگر را بریدند و دژخیم پستانهای بریده را سه بار به چهره زن کوفت؛ و سپس آنها را به رخسار دو پسر او کوفت. این کار در برابر چشمان جمع کثیری از مردم صورت گرفت. آنگاه زن را با تازیانه چرمی شش بار شلاق زدند. سپس هر دو دستش را با چرخ شکنجه شکستند و بعد آتش زدند. پس از آن پنج جادوگر دیگر را نیز به همان نحو با تازیانه چرمی شش بار شلاق زدند و دستهایشان را با چرخ شکنجه شکستند و چهارتن از آنها را باهم به تیرک بستند و آتش زدند. اما پل گامرل را که سر کرده آنان بود زنده زنده روی آتش ملایم کباب کردند.

نوع دیگر اخبار به معجزات و غرایب مربوط می شد:

...رنگین کمان مضاعفی در آسمان پدیدار شد مملو از چهره های خشمگین. سه خورشید همزمان باهم می درخشیدند و از میان هر کدامشان شمشیر خونینی بیرون جسته بود که قطره های درشت خون از نوکشان به روی زمین فرومی چکید. صلیب عظیمی هم در آسمان بود که خون سرخ تازه ای بر آن دیده می شد. همان روززنی در شهر چهار کودک عجیب الخلقه زایید. اولی سر نداشت و چشمانش در میان سینه اش بود. روی سر دومی گوشت

لیره استرلینگ جریمه گرفتند. البته آزادخواهان زیر فشار بیشتری قرار داشتند، اما روزنامه‌نویسان محافظه‌کار هم از آزار حکومت بی‌نصیب نمی‌ماندند. در ماه مارس همان سال، نت تامسون (Nat Thompson) روزنامه‌نگار محافظه‌کار به زندان افتاد، و روزنامه‌نگار محافظه‌کار دیگری اعلام کرد:

دیرزمانی است که من به نشر اخبار درست اهتمام ورزیده‌ام و آنچه به گمان خودم بر صواب و عادلانه بوده است به رشته تحریر کشیده‌ام بی آنکه به ساحت والای فردی از بزرگان کشور اهانتی کنم... اما حال که دریافته‌ام حکومت از کار من ناراضی است، با طیب خاطر دست از نوشتن بازمی‌کشم زیرا برای چو من کسی که همواره کمر به دفاع از آنان و اقتدارشان بسته است، حاشا که از فرمان بر حق ایشان سرپیچد.

● اشتیاق مردم: از سوی دیگر توجه مردم به مسائل سیاسی جلب شده بود، و هر وقت که بر اثر جنگ یا کشمکشهای داخلی فرصتی به چنگ روزنامه‌نگاران می‌افتاد بیشتر صفحات روزنامه‌ها و جزوه‌ها را با مطالب سیاسی پر می‌کردند. در این میان برخی از نشریات این آزادی نسبی را برای درج مطالب مستهجن و اشعار رکیک به کار می‌بردند و این خود بهانه‌ای به دست حکومت می‌داد تا بار دیگر برای شکستن کاسه کوزه مطبوعات وارد عمل شود. از جمله اقدامات غیر مستقیمی که حکومتها برای تحدید فعالیت مطبوعات به عمل می‌آوردند گرفتن مالیاتهای گران از روزنامه‌ها بود، به نحوی که بهای هر نسخه برای خریدار چنان سنگین بود که فقط ثروتمندان می‌توانستند روزنامه بخوانند. با این حال، بسیاری از قشرهای فرویایه جامعه که غالباً بی‌سواد هم بودند برای آگاه شدن از تحولات سیاسی به قهوه‌خانه‌ها می‌رفتند و در آنجا افراد باسواد مطالب روزنامه‌ها را با صدای بلند برای همگان می‌خواندند.

آزادی مطبوعات در همه کشورهای اروپا همزمان باهم به دست نیامد، و مسیری که برای تحصیل این آزادی طی شد در همه نقاط یکسان نبود. در انگلستان با درگرفتن آنچه به انقلاب صنعتی موسوم شده است، خیزاب دیگری به تلاطمهای اجتماعی افزوده شد و آن صدای افرادی بود که بعداً «طبقه متوسط» را تشکیل دادند. اینان نمایندگان بسیار اندکی در پارلمان داشتند اما روز به روز ثروتمندتر می‌شدند و به حکم موقعیتشان در جامعه در قطب مخالف محافظه‌کارها قرار می‌گرفتند و خواستار اصلاحات ریشه‌ای در نظام سیاسی و پارلمانی کشور بودند. جنبش طبقه متوسط با درگرفتن انقلاب کبیر فرانسه شدت گرفت؛ چنانکه تأثیر آن انقلاب را بر این جنبش می‌توان مشابه با تأثیری دانست

که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه بر کمونیسم گذاشت. در نظر آنان چنین می‌نمود که نظریات و آرمانهایشان سرانجام در فرانسه محتملی یافته است که به جامه عمل درآید. حال چنین به نظر شار می‌رسید که مخالفانشان دیگر نمی‌توانند این نظریات را خیالپردازی و توهم محض قلمداد کنند. این بود که برای نخستین بار کوشیدند که با «مردم» حرف بزنند، و چه بلندگویی بهتر از مطبوعات؟

در عمل نیز معلوم شد که جامعه تشنه نظریات اصلاح طلبانه، گاه انقلابی آنان است. نشریاتشان در تیراژهای سی هزارتایی با فروش می‌رفت، و حکومت از این رونق به وحشت افتاده بود. اشراف انگلستان معتقد بودند که مؤثرترین عامل در پدید آوردن انقلاب فرانسه همانا نقش مطبوعات بوده است و لذا با ترس و لرز اعلام می‌داشتند که نویسندگان آتش افروز در صددند توده‌ها را به جان فرمانروایان بیندازند. برای مقابله با این خطر حکومت بی‌درنگ دست به کار شد و در سال ۱۷۹۵ دادستان کل میاهات کرد: «در طی دو سال اخیر تعداد کسانی که به جرم افتر محاکمه شده‌اند بیش از تعداد کسانی است که به همین جرم در طی بیست سال قبل از آن محاکمه شده بودند.» اما از شواهد موجود پیداست که این سرکوب مؤثر نیفتاد، چه بنا به گفته سخنگویان اشراف در سال ۱۷۹۷، روزنامه‌ها به سمپاشیهای خود در تمام کشور همچنان ادامه می‌دادند: «به هر جا که پا بگذارید، مخصوصاً آبجو فروشها و قهوه‌خانه‌هایی که پاتوق نادانترین و کودنترین قشرهای مملکت است، فرومایه‌ترین افراد را می‌بینید که چون بیماری که به امید بهبود زهر بخورد، مطالب زهر آگین روزنامه‌ها را می‌بلعند.»

کوتاه سخن آنکه فرمانروایان جامعه متفقاً بر این عقیده بودند که عادت روزنامه خوانی در میان مردم به مرحله خطرناکی رسیده است و هر چه زودتر باید چاره‌ای اندیشید.

● دفاع از مطبوعات: حال باید دید با این همه خط و نشانی که عناصر ممتاز جامعه برای مطبوعات می‌کشیدند، چرا در این کار توفیق نیافتند، یا دست کم، چرا نتوانستند صدای طبقه متوسط را

فه کنند؟ برای پاسخ دادن به این سؤال لازم است که به ترکیب هرهای اروپا و ساکنانشان نگاه کوتاهی بیفکنیم و مثلاً آنها را با هرهای کشوری مانند روسیه که هم پیش و هم پس از انقلاب از ادی مطبوعات و دیگر آزادیهای مدنی بی نصیب بوده است ایسه کنیم.

طبقه به اصطلاح متوسط در اروپای غربی شکل تکامل یافته صنایع صنعتگری بود که از قرن شانزدهم به بعد در شهرها مستقر شده بودند. فرهنگ این اصناف صنعتگر در سطح نسبتاً بالایی از سود اقتصادی شکل گرفت، یعنی هنگامی که همه شکلهای بنیادی منابع تولیدی از کشاورزی جدا شده و به صورت صناعات مستقل، سازمانها و کانونهای خاص خود را در شهرها پی ریزته دند. شهر اروپایی در قرون وسطی بر این پایه قرار داشت و بر ن مینا توانست با زمینداران بزرگ، یعنی همان اشراف، وارد شمشک شود و پای سلطنت را هم علیه زمیندارها به معرکه کشاند. همین سنت بود که در قرون بعد پایه احزاب طبقه متوسط تشکیل داد و عناصر این طبقه توانستند با متشکل شدن در حزبشان در برابر فشار اشراف ایستادگی کنند. حال آنکه هرهای آسیایی یا شهرهای کشوری مانند روسیه، مراکز اداری نظامی بودند و صرفاً مصرف می کردند نه تولید. در این گونه شهرها صنعتگری دیر از کشاورزی جدا شد و شکل خود را مدتها به صورت صنایع خانگی حفظ کرد. بیشتر شهرهای روسیه قریلاترها و دادرسیها بود و نیز ماوای دهقانان مرفه و همچنین نواع مأموران دولت و گروه قلیلی صنعتگری نوا. از صنایع دستی، مثلاً اساس حیات اقتصادی کشور نشانی در آن شهرها دیده می شد. بالنتیجه هنگامی که اندیشههای نو در ستیز با نظام کهن ز سوی غرب به روسیه رسید، جز تنی چند از روشنفکران که مداوماً زیر ضرب و شتم حکومت قرار می گرفتند، نه تشکیلاتی رای تبلیغ منظم آن اندیشهها از طریق مطبوعات در میان بودند و نه یروبی که به دفاع از آزادی مطبوعات برخیزد.

● دشمن جدید: اما طولی نکشید که در اروپا نوکیسهها نیز چار تعصبات طبقاتی شدند و هم‌رای با اشراف به این نتیجه رسیدند که دشمنان اصلی شان قشرهای فرودست اند، و پیش از بر چیز عادت روزنامه خوانی سبب این دشمنی شده است. اما در اقع بیشتر بی نوایان جامعه نه وقتی برای روزنامه خوانی داشتند نه دل و دماغی. دلیلش هم واضح است: کارگران روزی چهارده ساعت کار می کردند و غالباً تا ساعت هفت شب به خانه می رسیدند؛ برق هم هنوز اختراع نشده بود و در تاریکی نمی شد روزنامه خواند. بدین ترتیب فقط روز یکشنبه برای کارگر باقی می ماند که آن هم با سر و کله زدن با بچههای بیمار و گرسنه‌ای که

متصل و نگ می زدند و در افتادن با همسایه‌های بدمستی که يك بند عربده می کشیدند، تماماً به هدر می رفت. معذک با پا گرفتن نظام آموزشی و زیاد شدن تعداد مدارس، روز به روز جمع بیشتری از افراد فرودست و فرزندانشان باسواد می شدند، به نحوی که طبق آمار موجود تا سال ۱۸۴۸، دوسوم و بلکه سه چهارم از بی نوایان سواد خواندن پیدا کرده بودند و بدیهی است که دست کم بخشی از این افراد شبها دود چراغ می خوردند و چیزی می خواندند، آن هم به قول یکی از روزنامه‌های آبرومند اشرافی چیزهایی از قبیل: «اکادیز و قیحانه، خزعبلات مبتدل، و داستانهای قبیح». حقیقتاً نیز بیشتر تهیدستان روزنامه‌هایی را می پسندیدند که از جنایات شنیع و اعدام جانیمان و بلایای طبیعی و مطالب مبتدل دیگر سخن می گفتند. روزنامه اخبار هولناک، که نخستین شماره اش در سال ۱۸۲۱ انتشار یافت، هدف اخلاقی خود را چنین تشریح کرده بود: مبادا خوانندگان ما گمان برند که مقصود ما صرفاً آن است که از راه برانگیختن کنجکاوی و احساسات آنان سود بجویم... از آنجا که تعمق در مسائل استعداد تفکر را در آدمی تقویت می کند، ما از آدمیان دعوت می کنیم که به انحطاط هموعان خود بنگرند. از این رو آنچه در برابر چشمان خوانندگان خواهیم گذاشت عبارت خواهد بود از شقاوت اقوام وحشی، مجازات سخت جانیمان، جنایات شنیع، قساوتهای بهیمی، کشمکشهای خونین، تبهکاریهای جسورانه، کلاهبرداری، دسیسه، توطئه و شورش، سرقتهای حیرت‌انگیز، دزدیهای دریایی،... داستانهای موثقی از پیداری اشباح، حوادث مصیبت‌بار، ماجراجوییهای خطرناک، فرارهای معجزآسا از راه دریا و خشکی، شرح طاعون و قحطی و آتش سوزی و زلزله، و عقوبتهای سخت دیگری که پروردگار در حق آدمیان روا داشته است.

اخبار هولناک به قول خود وفا کرد. مخصوصاً تصاویری که به چاپ می رساند حقیقتاً ترسناک بود. در نخستین شماره اش تصویر «اعدام وحشتناک دامین (Damien)» به جرم سوء قصد به جان لویی پانزدهم پادشاه فرانسه» چاپ شده بود. این تصویر دامین را نشان می داد که به چرخ بزرگی بسته شده بود و دستهایش را آتش زده و شکمش را با سیخهای گداخته دریده بودند. شماره دوم «قتل شنیع يك کودک» را نشان می داد که در آن دوزن تن کودکی را قطعه قطعه کرده و خونش را در قرابه‌ای جمع کرده بودند. شماره‌های بعد تصاویری در بر داشتند نظیر «مرگ آقای مونرو» که نشان می داد ببری دارد آقای مونرو را زنده زنده می خورد، «دلایرها و توحش هندیها»، تصویر زنده‌ای از شکنجه با آتش، «نحوه اعدام دزدیهای

هدرینگتون در زیر این مقاله افزوده بود:

ما درباره انگل بودن پادشاهان و ملاکان و کشیشان و ضرورت خلاص شدن از شر آنان کاملاً با نویسنده این مقاله هم‌رأی هستیم... منتها ایشان حق مطلب را چنانکه باید و شاید ادا نکرده و به ریشه مصائب اجتماعی نتاخته‌اند... اگر مالکیتی در میان نمی‌بود از پادشاهان و ملاکان نیز نشانی نمی‌دیدیم... خودکامگان از بطن مالکیت زاییده می‌شوند نه برعکس... مرگ بر مالکیت!

خاندان سلطنت مداوماً آماج حملات تند قرار می‌گرفت. در شماره ۶ اوت ۱۸۳۱ همین هفته‌نامه آمده بود: «پادشاه خدا نیست؛ او از فروترین فرد جامعه برتر نیست؛ پادشاه صرفاً یک مرد است، ملکه صرفاً یک زن است، و شاهزاده صرفاً یک کودک است...»

درعین حال، هدرینگتون طبقه متوسط را از یاد نمی‌برد و به فقرا هشدار می‌داد که خوشبینی شان نابجاست:

شما کارگران همواره طعمه مشترک آنان بوده‌اید و هستید؛ تاکنون فقط عقابهای اشراف زاده و لاشخورهای کلیسا با گوشت شما پرور می‌شدند. آنان شما را همچنان لاشه‌ای بیش نمی‌دانند؛ اما از بس که پرخورده‌اند دیگر نمی‌توانند این خوان یغما را در انحصار خود نگاه دارند و به ناچار برای کلاغهای گرسنه هم جا باز کرده‌اند تا آنها نیز به لاشه شما نوب بزنند... این کلاغهای حریص جز نوکیسه‌های طبقه متوسط نیستند که دیری است چشم درانده‌اند و حیرانند که عقابهای دولت و لاشخورهای کلیسا را کدام حیل در بلعیدن شما کارساز است. (۲۰ اوت ۱۸۳۱)

این بار حکومت در برابر این گستاخها تدبیر متانت آمیزی به خرج داد، بدین معنی که نرخ مالیات را برای نشریات قانونی به میزان زیادی پایین آورد، به نحوی که تفاوت بهای نشریات قانونی و غیرقانونی کم و بیش از میان رفت و بدین ترتیب روزنامه‌های پرخاشگر امتیاز بزرگی را از دست دادند. در سال ۱۸۳۸ روزنامه نورفون استار (Northern Star) در این خصوص چنین نوشت: «کاهش مالیاتها نشریات ثروتمندان را ارزانتر و نشریات تهیدستان را گرانتر کرده است.»

اما طولی نکشید که این تدبیر هم نتیجه نامطوبعی برای حکومت به بار آورد، زیرا با از میان رفتن مالیاتهای سنگین، روزنامه‌های گوناگون مثل علف از زمین سبز شدند.

● نقش مطبوعات در رفتار اجتماعی مردم: در سال ۱۸۶۱ لرد رابرت سسیل (R. Cecil) با تکبر اشراف منشانه‌اش پرسید:

رودخانه ولگا در روسیه»، که نشان می‌داد چهار مرد را از پهلو به قلاب آویخته‌اند و خون از میان دنده‌هایشان فواره زده است. بر طبق شرحی که در زیر این تصاویر آمده بود، این افراد معمولاً چهار پنج روز زنده می‌ماندند. اخبار هولناک در شماره‌های بعدی خود دیگر شورش را درآورد و تصویری را با عنوان «زندگان مردگان را می‌خورند» به چاپ رساند که پیرمرد غارنشینی را در حال خوردن دست و پای انسان نشان می‌داد. ظاهراً این پیرمرد اجساد مردگان را از گور درآورده بود تا آنها را بخورد.

● سانسور در هیئت مالیات: هرچند که این گونه نشریات پر فروشر از انواع دیگر مطبوعات بود، خوشبختانه در کنار آنها روزنامه‌های وزینتری هم انتشار می‌یافت. روزنامه‌های سیاسی که به علت اجبار در چسباندن تمبرهای مالیاتی دچار رکود شده بودند، بار دیگر در مبارزه‌ای که در تاریخ مطبوعات انگلستان به «نبرد روزنامه‌های بی‌تمبر» معروف شده است، قد علم کردند. در سال ۱۸۳۰، مردی به نام هدرینگتون (Hetherington) هفته‌نامه بی‌تمبری منتشر کرد به نام نگهبان فقرا که قیمتش فقط یک پنی بود. دو شعار «آزادی مطبوعات» و «دانایی توانایی است» سرصفحه این هفته‌نامه را پر می‌کرد و سرمقاله نخستین شماره‌اش اعلان جنگ آشکاری به حکومت بود.

ما آماده نبردیم؛ نبردی که از نظر دشمنان ما صرفاً جنبه قانونی دارد اما از لحاظ ما یک مبارزه اخلاقی است. ما خود می‌دانیم که تاوان سختی پس خواهیم داد، اما این رنج را به خاطر هموعان خود تحمل خواهیم کرد؛ ما سرنوشت همه کسانی را که دم از حقیقت زده‌اند به چشم خود دیده‌ایم؛ اما از هیچ مجازاتی پروا نداریم...»

هدرینگتون به حرف خود عمل کرد و از آن پس دستگاه حکومت را به باد انتقاد گرفت. با هر یورش جانانه‌ای که هدرینگتون به مقامات و صاحب‌منصبان دولت می‌برد، فروش نشریه‌اش رونق بیشتر و بیشتری می‌گرفت. از جمله در شماره ۱۶ ژوئیه ۱۸۳۱ چنین مقاله‌ای به چاپ رساند:

من اعلام می‌کنم که پادشاهان و ملاکان و کشیشان، این طبقات انگل، مسؤول فقر و تیره‌روزی طبقات زحمتکش‌اند. من گناه جنگها و کشتار آدمیان را به گردن آنان می‌دانم. تمام مصائبی که در جامعه گریبان بشر را گرفته است ناشی از غارتگری دون‌صفتانه آنان، وعده‌های پوچشان و استبداد ریایی ایشان است... خاندان سلطنت در انگلستان بلای بزرگی است که باید از شر آن خلاص شد... من به بانگ بلند اعلام می‌کنم: مرگ بر پادشاهان و ملاکان و کشیشان درباری.



«چگونه می‌توان امیدوار بود که حتی افراد نیمه‌باسواد از روزنامه‌هایی که قیمتشان فقط يك پنی است چیزی بیاموزند؟» حال آنکه شش سال پیشتر روزنامه ارزان قیمت دیلی تلگراف اند کوریر (Daily Telegraph and Courier) در سرمقاله نخستین شماره‌اش اعلام کرده بود:

تعالی بارز در رفتار اخلاقی و اجتماعی توده‌های کثیری از نفوس کشور را در پنجاه سال اخیر مدیون نشریاتی هستیم که آگاهی و دانش را به بهای ارزان در دسترس عموم گذاشته‌اند...

### عصر تایمز

در این گیرودار یکی از روزنامه‌های لندن، یعنی روزنامه تایمز (The Times) سرآمد همگان شده بود. حرکت مطبوعات انگلستان به سوی استقلال، ورهایی از قیدها و تجویزات حزب و حکومت، پیوند بسیار نزدیکی با شکوفایی روزنامه تایمز داشته است و از این روضوری است که نگاهی به تاریخچه این روزنامه بیفکنیم.

امتیاز بزرگی که تایمز نسبت به رقبای خود داشت همانا رتری فنی‌اش بود؛ گردانندگانش از همان بدو امر در پی وشهای فنی بهتری بودند. هنگامی که فردریک کوئینگ (Frederick Koenig) برای نخستین بار موفق شد که نیروی بخار را در چاپخانه به کار گیرد، روزنامه تایمز اختراع او را از حیث همیت در ردیف اختراع خود گوتمبرگ دانست. در سال ۱۸۱۳ جان والتر (John Walter) صاحب امتیاز تایمز وجه کلانی در حدود هزار و پانصد لیبره استرلینگ صرف خرید ماشین آلات جدید کرد. روز ۲۹ نوامبر ۱۸۱۴ نخستین شماره‌ای که با این ماشین آلات تولید شده بود به بازار آمد. پیشرفت چشمگیری در صنعت چاپ صورت گرفته بود؛ ضرباهنگ چاپ از ۲۵۰ ورق در ساعت به ۱۱۰۰ ورق در ساعت افزایش یافته بود. در سال ۱۸۲۷ این میزان به ۴۰۰۰ ورق رسید. بدین سان تایمز برای رشد عظیمی که در پیش داشت از حیث فنی آماده بود. عواملی را که موجب آن رشد شد نباید از نظر دور داشت. بدیهی است که اگر خریداران اندک باشند چاپ هزاران نسخه از يك روزنامه کاری است عبث. و از سوی دیگر تولیدکنندگان کالا برای تبلیغ فرآورده خود به روزنامه‌ای پول می‌دهند که نه تنها در سطح وسیع به فروش برسد بلکه از حیث اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نیز سخنگوی آنان باشد. همه این عوامل در پا گرفتن تایمز سهم مؤثری ادا کردند.

درآمد تایمز از آگهی کالاهای صنعتی رقم درشتی را تشکیل می‌داد. شماره سوم ژوئیه ۱۸۳۰ این روزنامه هشت صفحه تبلیغاتی به شکل ضمیمه در بر داشت مشتمل بر ۶۰۰ قلم آگهی!

جای تعجب نیست که تایمز در سال ۱۸۲۹ بابت صفحات آگهیها مبلغ ۱۶۳۳۲ لیبره استرلینگ به دولت مالیات داده بود.

اما آگهی به تنهایی نمی‌تواند ضامن کامیابی هیچ نشریه‌ای باشد. همزمان با رونق تبلیغات، روزنامه تایمز در سایه اخبار و اندیشه‌هایی که منتشر می‌ساخت شهرت وسیعی به هم زده بود. سیاستی که این روزنامه برای حراست از بازار گرمش دنبال می‌کرد در نامه‌ای که تامس بارنز (Thomas Barnes) سردبیر تایمز، به یکی از خبرنگاران خود نوشته بود منعکس شده است:

مقالاتی که برایم فرستاده‌اید بد نیستند، اما به اندکی شور و شر نیاز دارند... روزنامه نویسی چیزی است خاص خودش و در قلمرو ادبیات همان نقشی را ایفاء می‌کند که شیرینی در سفره. بیشتر روزنامه‌خوانها تیزهوش و سریع‌الانتقال نیستند و به محرکهای قوی احتیاج دارند. گوستی را که می‌خورند فقط به ضرب الكل می‌توانند بگوارند؛ به مدد پیشداوریهایی چرت می‌زنند که خود از روی نخوت آنها را عقیده راسخ می‌پندارند؛ و برای آنکه شیر فهمشان کنی و ارزش تلاشی را که به خرج داده‌ای نشانشان دهی، باید ذهن سنگوارشان را با دژکوب نرم کنی.

بدیهی است که انگیزه بارنز از چشم منتقدان تیزبین پنهان نمی‌ماند. و خط مشی او مداوماً به باد انتقاد گرفته می‌شد. از جمله در سال ۱۸۲۳ هزلیت (Hazlitt) درخصوص تایمز چنین نوشت: هرگز آرمانی را که محکوم به شکست شده است آواز نمی‌دهد؛ در نبردهای نفسگیر شرکت نمی‌جوید؛ از هیچ اصل بزرگی پیروی نمی‌کنند؛ دست کمکش به سوی افراد ستمدیده و گمنام دراز نمی‌شود؛ در پشتیبانی از اقویا قوی است... هرگاه که ۱۰۰۰۰۰ خواننده به دنبال داشته باشد، بی باک و هتاک و گردنکش است؛ اما همینکه عوام کالا انعام با فراز و نشیب روزگار پالان عوض می‌کنند تایمز هم همراه آنان به رنگ دیگری درمی‌آید.

روزنامه مورنینگ کرونیکل (Morning Chronicle) نیز با درج تناقض گوییهای تایمز موجبات سرگرمی خوانندگانش را فراهم می‌ساخت. پاسخ بارنز به این خرده‌گیریها چنین بود: چه باک از آنچه دیروز به بیان درآمده است، مهم آن است که «آیا آنچه امروز می‌گوییم درست و بر صواب هست یا خیر».

در پس این جدل مهم‌ترین - و شاید هم دشوارترین - مسئله‌ای که هر پژوهنده تاریخ مطبوعات با آن روبه‌روست به چشم می‌خورد: آیا روزنامه‌ها به افکار عمومی شکل و جهت می‌دهند و یا صرفاً آن را منعکس می‌کنند؟ کسی که نخستین بار در آن ایام

این سؤال را صریحاً پیش کشید لرد گری (Lord Grey) بود که بارنزا خوار می شمرد و از حملاتی که تایمز به او می کرد رنجش عمیقی در دل داشت. او می گفت که روزنامه‌ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد: روزنامه‌هایی که می کوشند به افکار عمومی جهت بدهند و روزنامه‌هایی که پیرو افکار عمومی هستند. لرد گری تایمز را در زمره گروه دوم می دانست، و به راستی نیز چنین بود. منتها قشری که تایمز از افکار عمومی آن پیروی می کرد نه توده‌ها که نوکیسه‌های جامعه بودند که روز به روز بر قدرت اقتصادی آنان افزوده می شد اما به رغم آگاهی سیاسی روزافزونشان نمایندگان اندکی در پارلمان داشتند. درست به همین دلیل هنگامی که تایمز خواستار اصلاحات پارلمانی شد، میزان فروشش از ۳۴۰۹۹۸۶ر۳ نسخه در سال ۱۸۳۰ به ۴۳۲۶۰۲۵ر۳ نسخه در سال ۱۸۳۱ افزایش یافت. این رونق مقارن با زمانی صورت گرفت که فرمانروایان محافظه کار کشور انگلستان با هرگونه اصلاحی در نظام انتخاباتی و پارلمانی مخالف بودند و حکومت از جمله می کوشید با تطمیع روزنامه نگاران و گذاشتن «اطلاعات انحصاری» در اختیار آنان، آراء و عقاید دولتمردان حاکم را در جامعه رواج دهد. اما تایمز در سال ۱۸۳۴ با مباحث تمام اعلام کرد که القائات دولت را نپذیرفته است چون «شبکه اطلاعاتی خودمان بسیار سریعتر و مطمئنتر است». یکی از مقامات بلندپایه در همان ایام اذعان داشت که «ما دیگر هیچ سلطه‌ای بر روزنامه‌های بزرگ نداریم». روزنامه‌های مبتدل همچنان حاضر بودند به خودفروشی تن در دهند، اما دیگر ارزشی در چشم حکومت نداشتند. هیچ يك از روزنامه‌های معتبر حاضر نمی شدند مستقیماً از حکومت پول بگیرند. البته بسیاری از روزنامه‌ها با برخی از سیاستمداران متنفذ در پس پرده زدوبند می کردند، اما سخت مواظب بودند که دستشان رو نشود.

گستاخی و گردنکشی روزنامه‌ها همچنان بر بسیاری از اربابان محافظه کار جامعه گران می آمد. کروکر (Croker) در سال ۱۸۲۹ پیشنهاد کرد که وزارتخانه‌ای برای هدایت افکار عمومی دایر شود. پیشنهاد او از منزلت تازه مطبوعات در جامعه حکایت می کرد و اهمیت آتی «تبلیغات» را منادی می زد:

روزگاری که دولتمردان می توانستند با آرامش خاطر روزنامه‌ها را خوار بشمرند به سر آمده است... دور نیست روزی که بدانید (نه آنکه ببینید یا بشنوید) کسی در هیئت دولت نقشی را بر عهده گرفته است که مسلماً از مهمترین وظایف دولت به حساب خواهد آمد: هدایت افکار عمومی.

تایمز می دانست که در پس پرده برای نابود ساختن استقلال مطبوعات دسایسی در کار است. پس از سقوط حکومت لیبرالها،

که تایمز در سرنگونی اش سهم عمده‌ای ادا کرده بود، سردبیر روزنامه در روز ۲۲ دسامبر ۱۸۳۴ چنین نوشت:

منقاد کردن مطبوعات یکی از اهداف حکومت پیشین بود، و اگر حکومت در این کار موفق از آب درمی آمد خواسته‌های ملت همان قدر در روزنامه‌ها انعکاس می یافت که در پارلمان پیش از اصلاحات انتخاباتی.. آنگاه لابد در یکی از عمارات حکومت کمیته‌ای تشکیل می شد برای پاداش دادن به دون صفتان قلم به مزد، گوشمال دادن به نویسنده‌های نافرمان.

اکنون دوست و دشمن تصدیق می کردند که قدرت و نفوذ تایمز به جایی رسیده است که می تواند حکومتها را پابرجا نگاه دارد و به زیر بکشد. لرد جان راسل (Lord John Russel) هنگام استعفا از مقام مهمش اظهار داشت: «برای من که به سهم خود از موهبت جاه بهره مند بوده‌ام، قضیه چندان مهم نیست، اما انگلستان چنانچه بخواهد بار دیگر انگلستان بشود باید ابتدا چاره‌ای برای گردنکشی تایمز بیندیشد.»

بیشتر دیدیم که تلاشهای حکومت، از جمله کاهش مالیاتها برای شکستن کاسه کوزه روزنامه‌های نافرمانی نظیر تایمز مؤثر نیفتاد و حتی نتیجه معکوس به بار آورد. رونق تایمز همچنان ادامه یافت و اقدام بعدی مخالفانش از این قرار بود که پیشنهاد کردند تمیر مالیات برای روزنامه‌هایی که از خدمات رایگان پستو استفاده نمی کنند بکلی برچیده شود و از روزنامه‌های دیگری که با پست به شهرستانها فرستاده می شود فقط يك پنی، آن هم نه به عنوان مالیات بلکه بابت هزینه حمل و نقل، وصول شود. این قانون روزنامه‌هایی را در بر می گرفت که وزنشان کمتر از ۱۲۰ گرم بود، روزنامه‌های سنگینتر می بایست نرخ گرانتری بپردازند بانیان این پیشنهاد با يك تیر دو نشان می زدند: اولاً وضع موجود را به زیان تایمز و به سود روزنامه‌های دیگر لندن برهم می زدند چون فقط تایمز سنگینتر از ۱۲۰ گرم بود؛ ثانیاً این دگرگونی ظاهر کمک بزرگی به روزنامه نگاران شهرستانی محسوب می شد، زیرا اکنون ایشان با نپرداختن مالیات می توانستند روزنامه‌های خود را در محل، بسیار ارزانتر از روزنامه‌های لندن بفروشند. به سخن دیگر، این پیشنهاد بداندیشی و ضعیف نوازی را در هم آمیخته بود. انگیزه مخالفان اصلاح طلب تایمز هر چه بود، کار خود را پیش بردند. روز بیستم ژوئیه ۱۸۵۵ تمیر مالیات برچیده شد. از آن پس تایمز در لندن به بهای چهار پنس و در شهرستانها به بهای پنج و نیم پنس به فروش می رسید. قیمت روزنامه‌های رقیب در لندن چهار پنس و در شهرستانها پنج پنس بود. تفاوت ناچیز می نمود اما همین دگرگونی صحنه را برای تحول چشمگیری آماده ساخت.

چون، چنانکه پیشتر نیز دیدیم، سبب شد که هم در پایتخت و هم در شهرستانها روزنامه‌های بسیار ارزانی در دسترس عامه قرار بگیرد. ناگفته نماند که بسیاری از منتقدان معتقدند که چنین رشد بی‌رویه‌ای برای جامعه گران تمام شده است. اینان می‌گویند که پیش از آزادی بی‌قید و شرط مطبوعات مطالب روزنامه‌ها وزین و آموزنده بود و روزنامه‌نویسان در برابر جامعه احساس مسؤولیت می‌کردند، حال آنکه اکنون بیشتر نشریات پر فروش برای کسانی انتشار می‌یابند که فقط از عهده گشودن رمز نشانه‌های سیاه روی کاغذ برمی‌آیند و نه بیشتر، و بدین ترتیب مطبوعات به‌جای آنکه مروج دانش و آگاهی در میان مردم باشند به‌وسیله‌ای برای سرگرمی و برانگیختن غرایز دون تبدیل شده‌اند.

\*

سرگذشت مطبوعات در انگلستان مبتنی بر سه موضوع اصلی است: آگاهی، آموزش، و سرگرمی. این سه موضوع در ادوار مختلف برای نسل‌های مختلف معانی گوناگونی در بر داشته است. «آگاهی» تا مدتی دراز به معنای شرح بی‌تفسیر حوادثی بود که در قاره اروپا رخ می‌داد. روزنامه‌ها با ترس و لرز و احتیاط تمام به اخبار داخلی می‌پرداختند، و از پیش کشیدن مسائل سیاسی احتراز می‌جستند. همزمان با دگرگونی‌های قرن هفدهم، مردم واژه «آگاهی» را به معنای «آگاهی سیاسی» به‌کار بردند و روزنامه‌ها به پیروی از سلیقه رایج به درج مطالب سیاسی پرداختند. آنگاه حکومت شتابزده دست به کار شد تا بساط روزنامه‌های نافرمان را برچیند. اما مردم در تب‌وتاب آن دوران، آزادی مطبوعات را در زمره حقوق اساسی جامعه می‌دانستند، و هیچ حکومتی جرئت نمی‌کرد که دستگاه سانسور را رسماً برقرار کند. این بود که حکومتها با وضع مالیاتهای سنگین و محاکمه روزنامه‌نویسان گستاخ با مطبوعات درافتادند. پس از کشمکشهای سیاسی و اجتماعی بسیار، که برای مطبوعات تلفات سنگینی به‌بار آورد، روزنامه‌ها سرانجام در قرن هجدهم عملاً اجازه یافتند که مباحثات پارلمان را برای خوانندگان خود گزارش دهند. و بدین ترتیب زمینه برای ظهور روزنامه‌های تندرو و جسوری که سنگ زحمتکشان را به سینه می‌زدند، فراهم گردید.

«آموزش» نیز مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. شکوفایی «آموزش» از قرن هجدهم با انتشار مقاله‌های وزینی آغاز شد که برخی از روزنامه‌ها برای بازرگانان و طبقه متوسط می‌نوشتند. در سال ۱۷۱۲، همینکه قانون تمبرهای مالیاتی به تصویب رسید، نشریات هفتگی عامه‌پسندی پدید آمد که بیشتر صفحات خود را با مطالب «آموزشی» پر می‌کردند؛ مطالبی نظیر: «شرح مختصری در تاریخ امپراتوریه‌ها، پادشاهیها، و دولتهای جهان... از آغاز تاکنون» و «تلخیص جغرافیا» و غیره. اما تأکید

اصلی به مقاله‌های اخلاقی اختصاص داشت. خوانندگان روزنامه‌ها اغلب شکوه می‌کردند و از روزنامه‌ها انتظار داشتند که به‌جای «آموزش» آنان را سرگرم کنند. بعداً در قرن نوزدهم مقاله‌های «آموزنده» رونق چشمگیری گرفت.

«سرگرمی» همواره از ارکان مطبوعات بوده است. روزنامه‌خوانهای قرن شانزدهم هرگز از خواندن شرح معجزات و عجایب و شگفتیها خسته نمی‌شدند. تأکید این‌گونه مطالب رفته‌رفته بر «جنایات جنسی» قرار گرفت، و پس از جنگهای داخلی انگلستان برخی از روزنامه‌ها و نشریات این مباحث را به‌عنوان «تخصص» خود انتخاب کردند، منتها انصاف حکم می‌کند که گفته شود آنها سعی می‌کردند شرح جنایات هولناک را با طنز و مطایبه در هم بیامیزند.

تا پیش از انقلاب صنعتی در انگلستان و بازتاب انقلاب کبیر فرانسه در این کشور، مطبوعات عمدتاً به خواص تعلق داشت. اما از قرن هجدهم به بعد، همزمان با علاقه‌مند شدن عامه مردم به مطالب سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، روزنامه‌های تندرو و بی‌پروایی پا گرفتند که گاه خوانندگان خود را حتی به «مسرح شدن» فرا می‌خواندند. وضع قوانین سنگین مالیاتی بازار این‌گونه نشریات را موقتاً کساد کرد، اما در سال ۱۸۳۰ روزنامه‌های تندرو بار دیگر در «نبرد روزنامه‌های بی‌تمبر» جان گرفتند، و آنگاه دهها روزنامه علناً سر از قانون پیچیدند و گاه مردم را به انقلاب فرا خواندند. حکومت بار دیگر شیوه سرکوب در پیش گرفت. اما مسئله روزنامه‌های نااهل فقط هنگامی حل شد که حکومت در سال ۱۸۳۶ بهای تمبرهای مالیاتی را برای روزنامه‌ها کاهش داد. این اقدام سبب شد که تفاوت بهای روزنامه‌های با تمبر و بی‌تمبر کاهش یابد و تولید روزنامه‌های بی‌تمبر سود کمتری در بر داشته باشد، مضافاً بر اینکه گردانندگان روزنامه‌های اخیر پیوسته در معرض ایداء و آزار حکومت قرار داشتند.

تحول مطبوعات در انگلستان تاریخ متلاطم و پرهیجانی را پشت سر گذاشته و شهید و قهرمان و خائن هم داشته است. هر یک از اینان و روزنامه‌هایشان نقشی در این تاریخ بازی کرده‌اند، و چه از حیث تلاش برای دست یافتن به «آزادی مطبوعات» و چه از لحاظ ترویج عادت مطالعه در میان قشرهای فرودست جامعه وظیفه‌ای را به‌جا آورده‌اند. همه آنان از دگرگونی‌های جامعه خود تأثیر گرفتند و هر یک به‌نوبه خود در این دگرگونیها سهمی ادا کردند، و از این رو باید چنین نتیجه گرفت که وضع کنونی مطبوعات در انگلستان، خوب یا بد، حاصل تلاش دیرپای مردم و کشمکشهای درونی این جامعه در طول قرون بوده است و نه زائیده فرمانهای اشخاص عظیم‌الشان یا قدر قدرت.